

گامی در اثبات فرضیه وجود فعل مرکب در زبان عربی

سارا رضایی^۱، سید محمدرضا ابن‌الرسول^{۲*}، عادل رفیعی^۳

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

۲. استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

۳. استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۳۰

چکیده

فعل مرکب از پیوند یک فعل با یک اسم یا صفت یا بن فعل و یا جزء دیگری پدید می‌آید. این نوع فعل در برخی زبان‌ها از جمله زبان فارسی وجود دارد ولی چنین گونه‌ای در دستور زبان عربی تاکنون شناسایی نشده است. این در حالی است که درباره برخی از کاربردهای ترکیبی فعل در زبان عربی اختلاف نظر وجود دارد و هر یک به نوبه خود قابل بررسی و نقد است. نگارندگان در این مقاله با روشی توصیفی - تحلیلی نخست به تعریف و ویژگی‌های فعل مرکب در زبان فارسی پرداخته؛ سپس فعل را در زبان عربی در ترکیب با اجزای دیگر جمله بررسی کرده‌اند و در نهایت ضمن آوردن نمونه‌هایی، فرضیه وجود فعل مرکب را در زبان عربی ارائه کرده‌اند. بر اساس این فرضیه در نمونه‌هایی مانند «كَانَ يَذْهَبُ الْمَعْلُومُونَ» که فعل مضارع مفرد بلافاصله پس از فعل ناقصه مفرد آمده و فاعل آن اسمی مثنی یا جمع است، می‌توان «كَانَ يَذْهَبُ» را یک واحد فعل ترکیبی (فعل مرکب) تلقی کرد که یک فاعل (المَعْلُومُونَ) دارد.

کلیدواژه‌ها: فعل مرکب؛ دستور زبان عربی؛ دستور زبان فارسی؛ زبان‌شناسی مقابله‌ای.

۱. مقدمه

شاخه‌ای از مطالعات زبان‌شناسی که به مقایسه زبان‌های مختلف با یکدیگر می‌پردازد، «زبان‌شناسی تطبیقی» است؛ زبان‌شناسی تطبیقی گونه‌ای مطالعه در زمانی است؛ یعنی با روابط بین زبان‌ها در طول دوره‌های زمانی سروکار دارد. به عبارت دیگر زبان‌شناسی تطبیقی مقایسه و تطبیق زبان‌های مختلفی است که با هم قرابت دارند (ساغروانیان، ۱۳۶۹: ۲۸۰). همچنین زبان‌شناسان ممکن است بر اساس دلایل مختلف به مقایسه زبان‌ها با یکدیگر بپردازند. مقایسه دو یا چند زبان با یکدیگر به منظور بررسی اختلافات آن‌ها با هم در حوزه «زبان‌شناسی مقابله‌ای» قرار می‌گیرد. این عمل برای تشخیص و حل مشکلاتی که در راه یادگیری زبان خارجی است، مفید است (همان ۲۹۰). «با استفاده از تجزیه مقابله‌ای در توصیف اختلافات دو زبان، قوانینی حاصل می‌شود که به مجموعه این قوانین «دستور مقابله‌ای» گفته می‌شود» (همان ۱۹۴).

زبان‌های فارسی و عربی دو زبان زنده دنیا هستند که علی‌رغم انتساب به دو خانواده زبانی ناهمگون، به دلایل مختلف، شباهت و نزدیکی‌شان به هم در وضعیت کنونی‌شان قابل انکار نیست. این ارتباط در حوزه‌های مختلف زبان از جمله در دستور یا همان نحو نیز مشاهده می‌شود، هرچند تفاوت‌هایی نیز در مقوله‌های دستوری با یکدیگر دارند.

امروزه فارسی‌زبانان به کاربرد فعل‌های مرکب نسبت به افعال ساده تمایل بیشتری نشان می‌دهند. آن‌ها به جای صرفه‌جویی در محور افقی و کاربرد افعال ساده، در محور عمودی صرفه‌جویی می‌کنند و کلمات و افعال زیادی را به خاطر نمی‌سپارند و برای مفاهیم تازه، از ترکیب همان کلمات موجود در حافظه و ساخت فعل مرکب استفاده می‌کنند و این ریشه در گذشته این زبان هم دارد. سیر تحول زبان فارسی از دری تا امروز نمایانگر آن است که کاربران این زبان به کاربرد واژه‌های متداول و ترکیب آن‌ها بیشتر گرایش دارند. فارسی‌زبانان، بسیاری از افعال بسیط را که در تلفظ و یا به حافظه سپردن دشوارند، ترک کرده‌اند و در عوض از افعال ترکیبی استفاده می‌کنند (صادقی، نقل در شهبازی ۱۳۸۹). بدین رو فعل مرکب در زبان فارسی بحث‌برانگیز بوده و در این‌باره مقالات بسیاری نوشته شده و در کتاب‌های دستور زبان نیز مورد توجه ویژه است.

اما ظاهراً از آنجاکه در زبان عربی مقوله‌ای با این عنوان وجود ندارد، بر اساس جست‌وجوهای انجام‌شده و تطبیق میان دو زبان، تاکنون درباره این موضوع مطلب مستقیمی نوشته نشده‌است. البته در کتاب *المقارنة بين النحو العربي والنحو الفارسي* از «کمال‌الدین حلمی» و نیز در کتاب *فن ترجمه (عربی - فارسی)* از «رضا ناظمیان» به فعل مرکب در زبان عربی اشاره شده‌است که با نوع بررسی ما کاملاً متفاوت است. ناظمیان به صورت مختصر به ساخت فعل مرکب در زبان عربی با استفاده از فعل‌های «تمَّ» و «قام» اشاره کرده و نمونه‌هایی را برای آن‌ها ذکر کرده‌است. به اعتقاد ایشان فعل نخست برای تبدیل فعل‌های لازم و مجهول به فعل مرکب و فعل دوم برای تبدیل افعال متعدی به فعل مرکب به کار می‌رود. وی در معرفی فعل مرکب به همین توضیحات مختصر بسنده کرده‌است. حلمی نیز به طور اجمالی به این مطلب اشاره می‌کند که ساخت‌های فعلی در هر دو زبان یکسان بوده، شامل انواع بسیط، پیشوندی و مرکب است. ایشان ترکیب‌هایی چون «یسفلُّ الدِّماء» را فعل مرکب می‌شمارد. گفتنی است ناظمیان و حلمی مطالب خود را با استناد به کتب نحو مستند نکرده‌اند.

در این مقاله برای اثبات فرضیه وجود فعل مرکب در زبان عربی، ناگزیر باید به یکی از زبان‌هایی که در آن وجود فعل مرکب محرز است، بپردازیم و بدیهی است که زبان فارسی در این بررسی در اولویت قرار می‌گیرد. بدین‌رو نخست مقوله فعل مرکب فارسی را با همه ساخت‌های مشابهش بررسی می‌کنیم تا ببینیم در زبان عربی در قبال چنین ساخت‌هایی چه برابری قابل طرح است. این بررسی کمک می‌کند علت نگاه دوگانه دستوریان فارسی و عربی به نمونه‌های مشترک را دریابیم و نشان دهیم در آن نمونه‌ها سریان تحلیل دستوریان فارسی به دستور عربی - دست‌کم در حد یک احتمال - قابل طرح است. پس از این بخش تحلیلی - مقایسه‌ای، به طرح نظر خود خواهیم پرداخت.

۲. ساخت‌های ترکیبی فعل در دستور زبان فارسی

۲-۱. فعل‌های پیشوندی

فعل‌هایی که از یک پیشوند و یک فعل ساده ساخته شده‌اند، فعل‌های پیشوندی خوانده می‌شوند (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۱: ۲۸). «باز»، «بر»، «در»، «فرا»، «فرو»، «فروود»، «وا» و «ور» پیشوندهایی هستند که امروزه برای ساخت فعل‌های پیشوندی به کار می‌روند (احمدی گیوی، ۱۳۸۴: ۲۶۹). این پیشوندها پیش از فعل ظاهر شده و هیچ سازه نحوی دیگری میان آن‌ها قرار نمی‌گیرد (مشکوٰۃ‌الدینی ۱۳۹۰: ۸۶). «تا سپاه فرارسید» (بلعمی نقل در احمدی گیوی: ۱۳۱). «آب از سر من درگذشت» (ابوالخیر نقل در همان: ۱۲۶). همچنین فعل‌های پیشوندی گاه با کلمه‌ای ترکیب می‌شوند و معنی واحدی را بیان می‌کنند، مانند: «سردرآوردن» (فهمیدن) (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۱: ۲۸).

۲-۲. عبارت‌های فعلی

عبارت‌های فعلی به افعالی اطلاق می‌شود که نخست، در اکثر موارد از دو کلمه بیشترند و دوم، گرچه یک واحد مستقل واژگانی محسوب می‌شوند، روابط میان اجزای آن‌ها از نوع روابط نحوی است (طیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۹۲). عبارت فعلی اغلب از یک حرف اضافه، یک اسم و یک فعل درست شده‌است، مانند: «به فراموشی سپردن» (مهرآوران، ۱۳۸۸: ۱۳۳). مجموع یک عبارت فعلی را باید در حکم یک فعل شمرد، زیرا نسبت مجموع آن به اجزای دیگر جمله مانند نسبت یک فعل ساده به سایر اجزای جمله است (ناتل خانلری، دستور تاریخی، ۱۳۷۳: ۶۹).

هر عبارت فعلی فارسی با نگاه ژرف‌ساختی به یکی از صورت‌های زیر است:

الف) متمم + فعل: «به‌هوش آمدن»، «آزهوش رفتن».

ب) حرف اضافه + گروه اسمی + فعل: «از کت‌وکول افتادن»، «به منصه ظهور رساندن» (مهرآوران، ۱۳۷۸: ۱۳۷).

پ - مفعول + گروه اسمی + فعل: «ابرو در هم کشیدن»، «دست از جان شستن».

۲-۳. فعل مرکب

۲-۳-۱. تعریف فعل مرکب

فعل مرکب از پیوند یک فعل همکرد با یک اسم یا صفت یا بن فعل و یا جزء دیگری پدید می‌آید. جزء غیر فعلی فعل‌یار نامیده می‌شود، مانند «یاری نمودن» (احمدی گیوی، ۱۳۸۴: ۲۷۲). جزء فعلی افعال مرکب همان نقشی را ایفا می‌کند که پسوند «یدن» در افعال بسیط ساخته شده از اسم یا صفت ایفا می‌کند، مانند: «طلب کردن = طلبیدن» (طباطبایی، «حذف همکرد»، ۱۳۸۳: ۶۰). به نظر می‌رسد یک معنی مشترک میان همکردهای مختلف افعال مرکب وجود دارد و آن معنی «تحقق» است؛ به دیگر سخن معنی هر فعل مرکب «تحقق یافتن فعل‌یار» است. برای مثال در «یاری نمودن» معنی «تحقق یاری» و در «طلب کردن» معنی «تحقق طلب» است.

ایجاد ساخت دوسازه‌ای پایه و عنصر فعلی در فعل مرکب از دو طریق صورت می‌گیرد: (۱) با استفاده از عناصر موجود در زبان و ترکیب آن‌ها مفهوم جدیدی به وجود می‌آید، مانند: فریادکشیدن. (۲) گاه نیز عناصری از زبان بیگانه با نام «فعل‌یار» اخذ شده و پس از ترکیب آن‌ها با افعال ساده فارسی مفهوم تازه‌ای به دست می‌آید (خوینی، ۱۳۸۹: ۴۸)، مانند: مداخله کردن.

۲-۳-۲. انواع فعل مرکب (با توجه به جزء اول آن، فعل‌یار)

در ساختمان اکثر فعل‌های مرکب همکرد یا با اسم همراه است، یا با صفت، یا با بن ماضی، یا با اسم مصدر (وزین‌پور، ۱۳۶۹: ۲۴)، مانند «رنج کشیدن»، «حرام دانستن»، «دیدزدن»، «دیدار کردن». همچنین فعل‌یار می‌تواند از اقسام دیگری نیز باشد: «گذر کردن» (بن مضارع)، «دیدن کردن» (مصدر)، «دورانداختن» (قید)، «احتراز جستن» (واژه عربی) و... (احمدی گیوی، ۱۳۸۴: ۲۷۴-۲۷۷). به‌طور کلی می‌توان گفت فعل‌یار یا اسم است یا صفت.

انواع همکردها در فعل مرکب

«الف) آن‌هایی که با اسم و صفت هر دو قابل ترکیب هستند: کردن، نمودن، فرمودن، گرداندن، آوردن، داشتن؛ ب) آن‌هایی که تنها با اسم ترکیب می‌شوند: دادن، شدن، گرفتن، بردن و...؛ پ) آن‌هایی که تنها با صفت فعل مرکب می‌سازند: آمدن، ساختن» (ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ۱۳۳۵: ۲: ۱۶۷).

۳-۲-۳. تشخیص فعل مرکب (نگاه ژرف ساختی در تشخیص فعل مرکب)

پیش از ورود به بحث لازم است درباره فعل‌های مشابه فعل مرکب توضیحاتی ارائه دهیم تا در ادامه مطالب، این افعال مورد خلط قرار نگیرند. اصطلاح فعل مرکب به افعالی اطلاق می‌شود که از دو کلمه مستقل ترکیب یافته‌اند و از مجموع آن‌ها معنی واحدی دریافت می‌شود. پس هرگاه دو کلمه شبیه به این افعال بودند، اما دو معنی مستقل را به ذهن القا می‌کردند، به آن‌ها فعل مرکب گفته نمی‌شود، مانند «دیوار ساختن» که از دو کلمه مستقل «دیوار» و «ساختن» به معنی «بناکردن» تشکیل شده‌است و هر کلمه معنای مستقل خود را همچنان حفظ کرده‌است (ناتل خانلری، دستور تاریخی، ۱۳۷۳: ۴۸).

طباطبایی می‌گوید در بیشتر موارد همراه شدن فعل‌های «شدن»، «بودن» و «کردن» با صفت (به‌ویژه صفاتی که بر حالات روحی انسان دلالت دارند) معنای ترکیبی دارد و سازنده فعل مرکب نیست، مثلاً ترکیب‌های «ناراحت شدن»، «شاد بودن» «راضی کردن». زیرا هر یک از صفت و فعل به‌کاررفته در ترکیب، معنی خاص خود را دارد و کل عبارت یک واحد معنایی نیست. در جمله «علی ناراحت شد» «ناراحت شد» یک گروه فعلی متشکل از مسند (ناراحت) و فعل ربطی (شد) است («فعل مرکب در زبان فارسی» ۱۳۸۴: ۲۸ و ۲۹).

به نظر می‌رسد چنین ترکیب‌هایی در پاره‌ای موارد ترکیب «مسند+ فعل ربطی» است و در پاره‌ای از موارد نیز فعل مرکب است. بر این اساس معادل ترکیب نخست در زبان عربی «صار علی خزیناً» بوده و برابر ترکیب دوم «حَزِنَ» است. اما ترکیب «راضی کردن» برابر «إرضاء» در زبان عربی است و بنابراین «راضی کردن» را باید فعل مرکب دانست، مگر آنکه با درنگی در «او را راضی کردم» و مقایسه با معادل «جعلته راضياً»، واژه «راضی» را در نگاه ژرف‌ساختی بنا بر نظر دستوریان امروز «مسند» بدانیم (= کاری کردم راضی شود) که دیگر فعل مرکب نخواهد بود.

نیز برخی دیگر از نمونه‌های فعل‌های مرکب که در کتب دستور زبان فارسی آمده و عیناً نقل شد، محل تأمل است؛ چه برخی از آن‌ها در اصل عبارت فعلی بوده‌اند که پس از حذف قسمتی از آن‌ها به عنوان فعل مرکب شناخته شده‌اند، مانند «زمین خوردن» (به زمین خوردن)، «یاد آوردن» (به یاد آوردن) (فرشیدورد، ۱۳۵۱: ۱۸۸). احمدی گیوی این فعل‌ها را بدان جهت فعل مرکب می‌داند که نمی‌توان به فعل یار (زمین) حرف نشانه «را» داد و مثلاً در جمله «علی زمین خورد» نمی‌توان گفت «علی زمین را خورد»، و نیز چنین است «رنج کشیدن» (۱۳۸۴: ۲۷۲)، درحالی‌که «خوردن» در این عبارت، کوتاه شده و مخفف «برخوردن» است و این نمونه‌ها در اصل عبارت‌های فعلی بوده‌اند که مختصر شده‌اند (به زمین برخورد) و البته اضافه بر نکات زبانی، نکته‌هایی بلاغی نیز می‌توان برای این اختصار در نظر گرفت. علاوه بر این، بی‌توجهی به معنای قاموسی و لغوی فعل نیز باعث چنین توهماتی می‌شود. «کشیدن» به معنی «تحمل کردن و تاب آوردن» نیز هست و در متون می‌توان نمونه‌های آن را یافت: «درد عشقی کشیده‌ام که مپرس» (حافظ)، مگر آنکه «کشیدن» را در یکی از معانی رایج امروزی‌اش فرض کنیم که در این صورت «رنج را کشیدن» نامفهوم خواهد بود.

«حرام دانستن» هم طبق آنچه در خصوص «راضی کردن» گذشت، متشکل از مسند و فعل، و یا بنا به نظر دستوریان پیشین تمیز و فعل است. «دور انداختن» هم به اصطلاح نحو عربی حاصل یک فرایند حذف و ایصال است و در اصل «به دور انداختن» بوده و در واقع یک عبارت فعلی - و نه فعل مرکب - است.

همچنین راه دیگر تشخیص می‌تواند این باشد که گاه معادل فعل‌های مرکب در زبان‌های دیگر - مانند عربی - یک فعل بسیط است، مانند «شروع کرد» (ابتداءً)، «کتک خورد» (ضرب)، «فریب داد» (خَدَع).

۴-۲. فعل‌های لازم یک‌شخصه

«مراد از این اصطلاح، فعل‌هایی است که به صورت لازم (ناگذر) و فقط به صورت سوم‌شخص مفرد به کار می‌روند و به جای شناسه، ضمیر مفعولی متصل، شخص فعل را نشان می‌دهد، مانند: «خوشم آمد» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۱: ۲۹). ناتل خانلری نیز معتقد است علاوه بر دو نوع فعل لازم و متعدی در زبان فارسی نوع سومی نیز وجود دارد که فعل در ظاهر متعدی و در معنی لازم است و آنچه ظاهراً و از نظر دستوری مفعول به نظر می‌رسد در واقع از جنبه معنا فاعل است (تاریخ زبان فارسی ۱۳۶۵: ۲: ۱۷۶).

۵-۲. فعل‌های بی‌شخص

از ترکیب فعل‌های بایستن، توانستن، شایستن و... با مصدر یا مصدر مرخم، فعلی به وجود می‌آید که شخص معینی ندارد؛ یعنی معلوم نیست که به کدام‌یک از اشخاص شش‌گانه مربوط است. به این ترکیب فعلی، فعل غیرشخصی می‌گویند (احمدی گیوی، ۱۳۸۴: ۳۱۱). مانند: «که بی‌برگ از این بیش نتوان نشست» (سعدی، ۱۳۷۵: ۱۹۶)، «آسمان را نمی‌شود گول زد» (<http://hamshahrionline.ir>). البته به نظر می‌رسد گاه در ترکیب این فعل‌ها با مصدر یا مصدر مرخم، مسندلیه همان مصدر یا مصدر مرخمی است که بعد از فعل ذکر شده است، مثلاً در «می‌شد رفت»، «رفت» مسندلیه است، زیرا در پاسخ سؤال «چه چیز می‌شد» می‌آید. اما در مورد مثالی چون «می‌توان گفت» از آنجاکه «توانستن» متعدی است «گفت» مفعول است و در پاسخ سؤال «چه چیز را می‌توان؟» می‌آید و بنابراین مسندلیه شمرده نمی‌شود. پس این مدعا که این فعل‌ها بدون مسندلیه هستند، امری قطعی و کلی نیست.

۳. ساخت‌های ترکیبی فعل در زبان عربی

۳-۱. فعل با حرف اضافه مخصوص در زبان عربی (قابل مقایسه با فعل‌های

پیشوندی)

در نحو عربی فعلی به عنوان فعل پیشوندی ذکر نشده‌است، اما فعل‌هایی را که حرف اضافه مخصوص دارند، می‌توان معادل فعل‌های پیشوندی فارسی به حساب آورد. البته برابرنهاده‌های عربی فعل‌های پیشوندی فارسی معمولاً یکی از ساخت‌های زیر است:

الف) فعل بسیط، مانند: «برافروخت: أَشْعَلُ»، «بازشناخت: عَرَفَ»، «وارهانید: أَطْلَقَ»، «دررفت: فَرَّ».

ب) فعل با حرف اضافه مخصوص، مانند: «فراگرفت: اشتمَلَ عَلَيَّ، أحاطَ بِ»، «برگرفت: أَخَذَ بِ».

پ) فعل بسیط و فعل با حرف اضافه مخصوص، مانند: «دریافت: اطلعَ على / فهِمَ».

ت) عبارت فعلی، مانند: «باز آورد: أتى به مرَّةً أُخْرَى».

ث) فعل بسیط، مانند: «بازآمد: رَجَعَ».

۳-۲. معادل دستوری عبارت‌های فعلی فارسی در عربی

معادل عبارات فعلی در زبان عربی به یکی از صورت‌های زیر است:

الف) فعل بسیط، مانند: (بر پا کرد: أَقَامَ)، (به سر آمد، به پایان رسید: انْتَهَى)، (از سر گرفت: اسْتَأْنَفَ).

ب) فعل با حرف اضافه، مانند: (دستش انداخت: سَخَّرَ مِنْهُ).

پ) عبارت فعلی، مانند: (دست به کار شد: وَضَعَ قَدَمَهُ فِي الْعَمَلِ)، (به دوشش افتاد: وَقَعَ عَلَى عَاتِقِهِ).

ت) فعل بسیط یا فعل با حرف اضافه، مانند: (کلاه سر او گذاشت: احْتَالَ عَلَيْهِ/ خَدَعَهُ).

۳-۳. عبارات فعلی عربی با نگاه ژرف ساختی

هر عبارت فعلی عربی با نگاه ژرف ساختی به یکی از صورت‌های زیر است:

الف) فعل معلوم + جار و مجرور: «انضافَ إليه».

ب) فعل مجهول + نائب فاعل + جار و مجرور: «عُشِيَ عليه».

پ) فعل + مفعول فیه: «حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ...».

ت) فعل + مفعول له: «شَنَّ الإِغَارَةَ».

ث) فعل + مفعول به: «طَنَّقَشَ النَّظْرَ إِلَيْهِ».

ج) فعل + فاعل: «أَطَمَّ شَعْرَهُ».

۳-۴. برابرنهاده‌های فعل‌های مرکب فارسی در عربی

به اعتقاد حلمی همان‌گونه که در زبان فارسی فعل از نظر ساختمان به سه قسم ساده، پیشوندی و مرکب تقسیم می‌شود، در زبان عربی نیز فعل از منظر ساختمان دارای سه قسم ساده (بسیط)، پیشوندی (مَسْبُوقاً بِسَابِقَةٍ) و مرکب است، مانند «خَرَجَ» (خارج شد)، «قَدَّ خَرَجَ» (خارج شده است)، «يَسْفِكُ الدَّمَاءَ» (خون می‌ریزد) (۱۹۹۳: ۴۱۶). بر اساس این دیدگاه باید ترکیب‌هایی چون «ضاقَ دَرْعُهُ» (کلافه شد) و «جَرَى دَمْعُهُ» (اشکش جاری شد) را فعل مرکب دانست.

ناظمیان می‌گویند فعل مرکب عربی با استفاده از فعل‌های «قَامَ»، «تَمَّ» و فعل‌های مشابه ساخته می‌شود و برحسب سیاق جمله به کار می‌رود. گاهی کاربرد فعل مرکب عربی، سبب استوارتر و روان‌تر شدن جمله می‌شود، مانند «وَرَعَ الكُتُبَ: قَامَ بِتَوْزِيعِ الكُتُبِ» (کتاب‌ها را پخش کرد)، «بُنِيَ هَذَا البَيْتُ: تَمَّ بِنَاءُ هَذَا البَيْتِ» (این خانه ساخته شد)، «خَافَ: أَخَذَهُ الخَوْفُ» (ترس او را فرا گرفت) (ناظمیان، ۱۳۸۶: ۷۹ و ۸۰). بر این اساس می‌توان گفت فعل

مرکب عربی از دو سازه هم‌کرد (افعالی چون قام، تمَّ...) و مصدر تشکیل می‌شود که این مصدر با واسطه حرف جر یا بدون واسطه آن می‌آید.

به‌طور کلی معادل دستوری فعل مرکب فارسی در عربی یکی از صورت‌های زیر است:

الف) فعل بسیط، مانند: «خارج شد: خَرَجَ»، «قطع شد: قُطِعَ»، «تقسیم کرد: قَسَمَ»، «شروع کرد: اسْتَأْنَفَ».

ب) فعل با حرف اضافه مخصوص، مانند: «پخش کرد: قام بتوزیع»، «دستگیر شد: قُبِضَ علیه».

پ) عبارت فعلی، مانند: «نگران شدم: لَقَدْ رَكِبَنِي الرَّجْعَةُ» «ممانعت کرد: حَالَ بَيْنَ وَبَيْنَ...».

ت) فعل بسیط یا فعل با حرف اضافه مخصوص، مانند: «فریب داد: احتالَ علی / خدع».

۳-۵. معادل افعال لازم یک‌شخصه در عربی

در عربی معادل افعال لازم یک‌شخصه در بیشتر موارد به صورت فعل با حرف اضافه است و در اکثر موارد این فعل نمایانگر حالتی درونی است، مانند «أَحْسَنَ» و «شَعَرَ»؛ مثال: «سردم شد: أَحْسَسْتُ بِالْبَرْدِ»، «گرمم شد: شَعَرْتُ بِالْحَرِّ»، «خوابش گرفت: أَخَذَهُ النُّوْمُ».

۳-۶. افعال بی‌شخص در زبان عربی (الأفعال اللاشخصية)

علمای قدیم نحو درباره این نوع فعل سخنی نگفته‌اند. هر فعلی که شایسته اسناد دادن به یک فاعل نحوی نباشد و تنها به ضمیر سوم‌شخص مفرد اسناد داده شود، فعل غیرشخصی است (حمزاوی ۱۸ و ۳۸). البته درست‌تر آن است که بگوییم هر فعلی که تنها صیغه یکم آن به کار رود و فاعل آن یک عبارت مؤول به مصدر باشد، فعل بی‌شخص است. افعال «وَجَبَ» (واجب است) و «جَدَرَ» (شایسته است) و «انْبَغَى» (شایسته است) افعال بی‌شخص هستند که صیغه

امری نیز ندارند (زکریا، ۱۳۸۷: ۷۱). همچنین فعل‌های «يُمْكِنُ» (ممکن است)، «يَجُوزُ» (جایز است)، «يَسْتَحْتَمُ» (حتمی است)، «يَسْتَحِيلُ» (محال است):

﴿وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾ (مریم ۱۹: ۹۲)؛ برای خداوند رحمان شایسته نیست که فرزندی برگزیند.

«يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ دُعَاءً عَلَيْهِ، وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ دُعَاءً لَهُ» (جاحظ، ۲۰۰۰، ۲: ۱۱۰)؛ می‌تواند نفرینی برای او باشد و می‌تواند دعایی برایش باشد.

«بَلْ قَدْ يَجِبُ أَنْ تَزِيدَ فِي بَهَائِهِ» (همان: ۶)؛ بلکه گاه باید بر ارزش آن بیفزاییم.

«يَجْدُرُ أَنْ تَرَدَّادَ جَوَائِزِ فِرْعَ تَرْجَمَةِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ فِي كِتَابِ الْعَامِ» (<http://www.iqna.ir>)؛ شایسته است جوایز گروه ترجمه قرآن کریم در کتاب سال افزایش یابد.

«مُؤَمَّرٌ طَهْرَانٌ يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ مُمَّهَدًا لِأَرْضِيَّةٍ مَنَاسِبَةٍ لِمَعْرِفَةِ الْأَضْرَارِ فِي مَجَالِ النَّشْرِ» (ملک‌محمدی)؛ فراهمایی (کنفرانس) تهران ممکن است زمینه مناسبی را برای شناخت زیان‌های عرصه انتشارات فراهم سازد.

و فعل‌های «طَالَمَا»، «كَثُرَمَا»، «قَصُرَمَا»، «شَدَمَا»، «قَلَّمَا» و «عَزَّمَا» نیز جزء فعل‌های بی‌شخص به شمار می‌آیند. در این گروه اخیر اگر «ما» کافه قلمداد شود، فعل را بی‌نیاز از فاعل می‌دانند ولی برخی «ما» را مصدری شمرده، مصدر مؤول را فاعل می‌دانند. در ادامه سخن درباره این فعل‌ها بیشتر بحث خواهیم کرد. طبق نمونه‌های ذکر شده، تقریباً تمام فعل‌های بی‌شخص زبان‌های فارسی و عربی از لحاظ دستوری با هم برابر بوده و معادل‌اند.

۴. هم‌جواری دو فعل

بر اساس یک جست‌وجوی ساده در متون عربی درمی‌یابیم هم‌جواری دو فعل - بدون هیچ فاصله‌ای - در زبان عربی عمدتاً به یکی از شکل‌های زیر صورت می‌پذیرد:

۴-۱. «فعل ناقص + فعل تام»

مانند: «كَانَ يَلْبَسُ السَّوَادَ يَوْمَ الْعِيدِ» (ابن السَّاعِي)؛ روز عید، سیاه می‌پوشید.

۲-۴. «فعل مقاربه + فعل تام»

مانند: «فَجَعَلَ يَلْحَظُ مَيْمَنَتَهُ...» (ابن عبد ربه، ۱۹۸۷، ۱: ۲۵)؛ شروع کرد میمنه لشکرش را از نظر بگذراند.

۳-۴. «فعل تام + جمله حالیه با آغازه فعلی»

مانند: «إِنَّ أُمَّهَا ذَهَبَتْ تُقْبِلُ امْرَأَةً نَفْسَاءَ» (بکیر، ۱۹۹۷: «ذهب - یذهب»، به نقل از ابوالفرج اصفهانی)؛ مادرش رفت به زنی زائو رسیدگی کند.

از سه اسلوب یادشده، اسلوب نخست پرکاربردتر است و در میان نمونه‌های آن کاربردی به چشم می‌خورد که مایه و پایه نظریه پیشنهادی نگارندگان این مقاله است.

۵. اسلوب «فعل ناقص مفرد + فعل تام مفرد + اسم مرفوع مثنی یا جمع»

درباره اعراب ترکیب‌هایی مانند «كَانَ يَذْهَبُ الْمُعَلَّمُونَ» که از یک فعل ناسخ مفرد و یک فعل تام مفرد و یک اسم مثنی یا جمع مرفوع (به‌خصوص جمع مذکر سالم) تشکیل شده، در نگاه نخست چند احتمال قابل ارائه است:

(۱) «المُعَلَّمُونَ» فاعل «يَذْهَبُ» و اسم «كَانَ» ضمیر شأن مستتر در آن باشد و «يَذْهَبُ» خبر آن محسوب شود. اما می‌دانیم شرط خبر ضمیر شأن آن است که جمله اسمیه باشد و در مقام تعظیم و تفخیم استفاده شود (شرتونی ۱۳۶۸: ۴: ۲۳۳).

(۲) «المُعَلَّمُونَ» اسم کان باشد و فاعل «يَذْهَبُ» محذوف باشد. قیسی در شرح آیه ﴿وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ﴾ (اعراف ۷: ۱۳۷) می‌گوید برخی از بصریون جایز دانسته‌اند که «فِرْعَوْنُ» اسم «كَانَ» باشد که مراد از آن تقدیم بوده است و «يَصْنَعُ» خبر باشد. از نظر وی این دیدگاه بعید به نظر می‌رسد، زیرا فعل دوم برای رفع دادن به اسمی که بعد از آن است از فعل اول شایسته‌تر است؛ و کسی که این دیدگاه را جایز می‌داند باید جایز بداند در جمله «يَقُومُ

زید، «زید» مبتدای مؤخر و «یَقُومُ» خبر مقدم باشد، حال آنکه هیچ‌کس این را جایز ندانسته است (قیسی، ۱۳۶۲: ۱؛ ۳۲۸ و ۳۲۹). مشکل دیگر این وجه آن است که اگر «المُعَلِّمُونَ» اسم «كَانَ» باشد، «يَذْهَبُ» نیز باید به صورت «يَذْهَبُونَ» بیاید تا مطابقت خبر با اسم حاصل شود. در آیه مذکور نیز چنانچه «فرعون وقومه» اسم «كَانَ» تلقی شود، بایستی «يَصْنَعُ» به صورت «يَصْنَعُونَ» می‌آمد. همچنین طبق قواعد عطف نسق اگر فقط «فرعون» را اسم «كان» محسوب کنیم تا نیاز به صورت جمع «يَصْنَعُ» نباشد، «وقومه» نمی‌تواند فاعل شمرده شود و بایستی «هو وقومه» می‌آمد.

۳) «المُعَلِّمُونَ» مبتدای مؤخر و «كَانَ يَذْهَبُ» خبر مقدم باشد. پذیرفتن این نوع ترکیب نیز به معنای پذیرفتن این است که در «يَقُومُ زَيْدٌ»، «زَيْدٌ» مبتدای مؤخر و «يَقُومُ» خبر مقدم است. وانگهی مطابقت خبر با مبتدا حاصل نیست (کانوا يذهبون المعلمون).

۴) «كَانَ» زائده تلقی شود. این احتمال نیز قابل قبول نیست، چه مواضع زائده بودن «كَانَ» مواضعی معین و خاص است و شامل ترکیب‌هایی چون «كَانَ يَذْهَبُ الْمُعَلِّمُونَ» نمی‌شود. در النحو الوافی آمده «كَانَ» زائده میان دو چیز ملازم مانند مبتدا و خبر، صفت و موصوف و... قرار می‌گیرد، این واقع شدن میان دو چیز بدین معناست که «كَانَ» زائده در ابتدا یا انتهای جمله قرار نمی‌گیرد (حسن ۱۴۳۱، ۱: ۴۷۳). افزون بر این نقش معنایی «كَانَ» که استمرار در گذشته را می‌رساند، قابل انکار نیست.

۵) «كَانَ» و «يَذْهَبُ» از باب تنازع بر سر «المُعَلِّمُونَ» تنازع داشته باشند و «المُعَلِّمُونَ» به دلیل نزدیک بودن به «يَذْهَبُ» فاعل آن قلمداد شود. در این حالت باید فعل اول با ضمیر معمول آمده باشد، مانند «شَرَحًا وَأَفَادِي أَخَوَاكُ» پس «كَانَ» باید به همراه ضمیر مرفوعی متناسب با «المُعَلِّمُونَ» باشد (کانوا). اما این گونه نیست، و اگر عامل اول را اعمال کنیم، مشکل بند ۲ پیش می‌آید.

۶) اسم «كَانَ» محذوف و «يَذْهَبُ الْمُعَلِّمُونَ» خبر آن باشد. در این باره هم باید گفت حذف رکن اصلی کلام (مسندالیه) نیازمند قرینه است و اگر گفته شود به قرینه مابعد (ذکر «المُعَلِّمُونَ») حذف شده، هرچند مخالف اصل قرینه لفظی است (معمولاً حذف، به قرینه ذکر سابق است نه

گامی در اثبات فرضیه وجود فعل مرکب در زبان عربی سارا رضایی، محمدرضا ابن الرسول، عادل رفیعی

لاحق)، موضوع به فرضیه فعل مرکب (بند ۷) منجر می شود که در ادامه بدان خواهیم پرداخت. همچنین از نظر تمام نحویان حذف اسم «کَانَ» به تنهایی (یعنی بدون حذف خود «کَانَ») یا حذف خبر آن به تنهایی، ممنوع است (همان: ج ۱، ۴۷۵).
(۷) «کَانَ يَذْهَبُ» یک فعل مرکب شمرده شود.

۱-۵. اختلاف نحویان در اعراب نمونه های فصیح این اسلوب

الف) در سه آیه قرآن عبارت «ما کَانَ يَعْبُدُ آبَاءُ» به کار رفته است که محل نزاع نحویان است:
﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذُرُ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ (اعراف ۷: ۷۰)؛ گفتند آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟
﴿ثُرَيِّدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ (ابراهیم ۱۴: ۱۰)؛ می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند بازدارید.

﴿مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ﴾ (سبأ ۳۴: ۴۳)؛ می گویند او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند بازدارد.
□ برخی «هو» را اسم «کَانَ» می دانند و «يَعْبُدُ آبَاءُ» را خبر می شمارند (ابراهیم ۱۴۳۰، صافی ۱۴۱۸، درویش ۱۴۱۵). این نظر ظاهراً همان توجیه ضمیر شأن است که در بند ۱ احتمالات هفتگانه پیش گذشت.

□ گروهی نیز اسم «آباء» را اسم «کَانَ» و «يَعْبُدُ» را خبر «کَانَ» می دانند (ابراهیم ۱۴۳۰: ۱۵۹). این گروه مطابقت اسم و خبر را نادیده گرفته اند و این خلاف قواعد نحوی است. این نیز با بند ۲ هم پوشی دارد.

□ گروهی معتقدند میان «کَانَ» و «يَعْبُدُ» بر سر «آباؤنا» تنازع است (دعاس ۱۴۲۵، صافی ۱۴۱۸، درویش ۱۴۱۵). این احتمال هم در بند ۵ مطرح شد.

□ گروهی معتقدند اسم «كَانَ» محذوف بوده و «يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» خبر است (دعاس ۱۴۲۵، طبرسی ۱۳۳۹). این رأی هم در بند ۶ گذشت.

ب) ﴿وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾ (اعراف ۷: ۱۳۷)؛ و آنچه فرعون و فرعونیان می ساختند، و آنچه از باغ‌های داربست‌دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم. □ گروهی «هو» مستتر را اسم «كَانَ» دانسته و «يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ» را خبر آن می‌شمرند (عکبری ۱۹۹۷، صافی ۱۴۱۸، درویش ۱۴۱۵، قیسی ۱۳۶۲، دعاس ۱۴۲۵، زحیلی ۱۴۱۸، ابن‌الأنباری ۱۴۰۳). این نظر ظاهراً با بند ۱ از احتمالات پیش گفته همسان است.

□ گروهی «كَانَ» را زائد می‌دانند (عکبری ۱۹۹۷، قیسی ۱۳۶۲، زحیلی ۱۴۱۸). این هم در بند ۴ گذشت. □ گروهی «فرعون» را اسم «كَانَ» و «يَصْنَعُ» را خبر آن می‌دانند که فاعل «يَصْنَعُ» ضمیر مستتر است (عکبری ۱۹۹۷، ابن‌الأنباری ۱۴۰۳، قیسی ۱۳۶۲). عکبری پس از مطرح کردن این رأی می‌گوید این رأی ضعیف است، چراکه «يَصْنَعُ» می‌تواند در «فِرْعَوْنُ» عمل کند. ابن‌الأنباری نیز پس از بیان این رأی از قول برخی از نحویان می‌گوید بصری‌ها این رأی را بعید می‌دانند، زیرا عمل کردن فعل دوم از عمل کردن فعل اول بهتر است (ابن‌الأنباری، ۱۴۰۳: ۱: ۳۷۲ و ۳۷۳). قیسی نیز بر این دیدگاه ایراد وارد می‌کند و مانند ابن‌الأنباری می‌گوید فعل دوم برای رفع دادن به اسمی که بعد از آن است از فعل اول شایسته‌تر است؛ و کسی که این دیدگاه را جایز می‌داند باید جایز بداند در جمله «يُقَوْمُ زَيْدٌ» «زید» مبتدای مؤخر و «يُقَوْمُ» خبر مقدم باشد، حال آنکه هیچ‌کس این را جایز ندانسته است (قیسی، ۱۳۶۲: ۱: ۳۲۸ و ۳۲۹). در این دیدگاه از نقش «فِرْعَوْنُ» به عنوان اسم «كَانَ» سخن رفته است، اما درباره «وَقَوْمُهُ» حرفی زده نشده است. این نظر هم به احتمال مندرج در بند ۲ مربوط می‌شود.

□ عکبری می‌گوید گروهی معتقدند «ما» مصدریه و «كَانَ» ناقصه است، حال آنکه «كَانَ» ناقصه میان «ما»ی مصدری و صلّه آن فاصله نمی‌اندازد و بر اساس این قول «كَانَ» به اسم نیاز دارد، و اینکه اسم آن ضمیر شأن باشد هم ضعیف است، زیرا جمله بعد از آن صلّه «ما» است و نمی‌تواند مفسر شأن ضمیر باشد، چون مفسر باید مستقبل باشد، و اگر نباشد تمام‌کننده اسم

«كَانَ» نخواهد بود وانگهی خبر کان دارای محل است و صله، محلی از اعراب ندارد و این دو با هم قابل جمع نیست (عکبری، ۱۹۹۷: ۲: ۴۴۱).

پ) ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ﴾ (تغابن ۶۴: ۶)؛ این به خاطر آن است که رسولان نشان با دلایل روشن به سراغشان می آمدند.

□ اسم «كَانَتْ»، «هی» مستتر و «تَأْتِيهِمْ» خبر آن است (ابراهیم ۱۴۳۰: ۵۵۶، درویش ۱۴۱۵، صافی ۱۴۱۸، دعاس ۱۴۲۵). این احتمال به بند ۱ مربوط می شود، هرچند با بند ۲ و بند ۵ هم می تواند توجیه شود.

نظیر این نمونه قرآنی در متون نظم و نثر قدیم نیز یافت می شود:

□ ﴿أَنْتَ الَّذِي كَانَتْ تُبَشِّرُنَا بِهِ فِي كُتُبِهَا الْأَحْبَارِ وَالْأَحْبَارِ﴾ (ابن هانی، ۱۹۶۴: ۱۴۶)؛ تو همان کسی هستی که خبرها و بزرگان یهود در کتاب هایشان به ما بشارت می دادند. این نمونه با احتمال بند ۲ قابل توجیه است.

□ ﴿فَرُبَّ كَثِيبٍ لَيْسَ تَنْدَى جُفُونُهُ/ وَرُبَّ كَثِيرِ الدَّمْعِ غَيْرِ كَثِيبٍ﴾ (ثعالبی)؛ چه بسا فرد غمگینی که چشمانش نمناک هم نمی شود و چه بسا فردی که بسیار اشک می ریزد و غمگین نیست. این نمونه هم با احتمال بند ۲ توجیه می شود.

□ ﴿أَتَأْخُذُ حَقَّنَا وَتَحُورُ حَمْدًا/ وَهَذَا لَيْسَ تَقْبَلُهُ الْعُقُولُ﴾ (لهبی)؛ آیا حق ما را می ستانی و ستایش کسب می کنی حال آنکه عقل ها این را نمی پذیرند. این نمونه را هم احتمال های بند ۲ و بند ۵ توجیه می کند.

ت) «كَانَ يَمُرُّ لِلْقُدَمَاءِ بَيْتَانِ يُسْتَحْسَنَانِ» (صولی، بی تا: ۱۱۴)؛ دو بیت از گذشتگان رواج داشت که نیکو شمرده می شد. این نمونه همانند آیه ﴿وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾ (اعراف ۷: ۱۳۷) است.

۲-۵. فعل‌های بدون فاعل در جوار فعل دیگر

تعدادی از فعل‌ها به فاعل مذکور یا محذوف نیاز ندارند، از جمله فعل‌های «قَلَّ»، «كَثُرَ» و «طَالَ» - که بر کمیت یا طولانی بودن چیزی دلالت دارند و معادل معانی «کم شد»، «زیاد شد» و «طول کشید» است - در حالتی که به «ما»ی کافه متصل شوند؛ مانند: «طَالَ مَا أُوفِيَتْ بِوَعْدِكَ» (مدت‌هاست که به وعده‌ات وفا کرده‌ای)، «كَثُرَ مَا حَمِدْتُ لَكَ الْوَفَاءَ» (وفای تو را چه بسیار ستوده‌ام) و «قَلَّ مَا يُخْلِفُ النَّبِيْلُ وَعَدَهُ» (شخص شریف کم خلف وعده می‌کند). در حالت اتصال «ما» به «قَلَّ» بعد از آن حتماً فعل می‌آید و «قَلَّ» دیگر عمل نمی‌کند و فاعلی نیز در کار نیست، مانند «قَلَّ مَا فَعَلْتُ هَذَا» (این کار را کمتر انجام داده‌ام) و «قَلَّ مَا أَفَعَلَهُ» (کمتر انجامش می‌دهم) یعنی «ما فَعَلْتُ» (انجام نداده‌ام) و «لا أَفَعَلُ» (انجام نمی‌دهم) (غلابینی، ۱۳۳۰: ۱: ۵۶).

البته دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که فعل را ماضی می‌داند و «ما» را مصدری، و مصدری که از «ما» و صلّه بعد از آن تشکیل می‌شود، فاعل فعل ماضی می‌داند و «ما» را مصدری، و مصدری، ۲۰۱۰: ۲: ۶۱).

در صورتی که «ما» را کافه به حساب آوریم و برای این فعل‌ها فاعلی در نظر نگیریم، ترکیب «طَالَ مَا / كَثُرَ مَا / قَلَّ مَا + فعل» را می‌توان یک فعل مرکب (در حکم مرکب مزجی) به شمار آورد، به‌ویژه که این افعال با تغییر شخص و صیغه به یک صورت و جامد باقی می‌مانند؛ یعنی این‌ها مانند جزء همکرد در فعل مرکب فارسی است. بنابراین در زبان عربی فعل‌هایی داریم که مسندالیه آن‌ها حذف شده‌است و همین اندازه ما را در اثبات فرضیه خود کفایت می‌کند.

۳-۵. فرضیه فعل مرکب

ملاحظه شد که اولاً نحویان در اعراب نمونه مورد بحث «کان یذهب المعلمون» اتفاق نظر ندارند و ثانیاً احتمالاتی که مطرح کرده‌اند، همه به نحوی مخدوش است. از سویی پدیده بی‌فاعل بودن برخی فعل‌ها در زبان عربی پیش‌تر هم از سوی برخی نحویان مطرح گردیده‌است. بنابراین می‌توان گفت در اسلوب «فعل ناقص مفرد + فعل تام مفرد + اسم مرفوع

مثنی یا جمع» که در متون کهن فصیح عربی نمونه دارد، ترکیب «فعل ناقص مفرد + فعل تام مفرد» یک فعل مرکب، و اسم مرفوع مثنی یا جمع پس از آن، فاعل آن است.

در اینجا ممکن است دو اشکال مطرح شود؛ نخست اینکه بین دو جزء این فعل مرکب در زبان عربی در بسیاری از موارد فاصله می‌افتد و هر دو جزء مثل یک فعل مستقل مسندالیه می‌گیرد ولی باید دانست تفکیک دو جزء فعل مرکب نیز مثل زبان فارسی و انگلیسی امری رایج است و گویش‌ور زبان عربی پس از این تفکیک - بسان تفکیک‌های دیگر در ترکیب‌های وصفی و اضافی و... - دیگر خود را به لوازم آن ملتزم نمی‌بیند و هر یک از دو جزء تفکیک‌شده را فعلی مستقل انگاشته و رفتار زبانی مناسب آن را از خود بروز می‌دهد.

اشکال دوم تفاوت این گونه فعل مرکب با فعل مرکب فارسی در فعل‌یار است که فعل‌یار در زبان فارسی هیچ‌گاه خود یک فعل نیست. به نظر می‌رسد فعل اصلی در نمونه‌های عربی یا کار وصف را می‌کند، چه «کان یذهب» معادل «کان ذاهباً» است و یا کار مصدر را می‌کند به دلیل اینکه «کاد یفعل» معادل «کاد أن یفعل» است؛ به دیگر سخن، فعل‌یار یا فعل اصلی در این نمونه‌ها به‌گونه‌ای متناسب با حالات فعل‌یار در زبان فارسی است، هرچند چون این دو زبان از یک خانواده زبانی نیستند، اثبات این همسانی ضرورتی هم ندارد.

۶. نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ارائه‌شده از کتاب‌های دستور زبان فارسی وجود انواع فعل‌های ساده، پیشوندی، عبارت فعلی و مرکب برای ساختارهای افعال این زبان امری مسلم بوده و بر سر آن اتفاق نظر وجود دارد و بنابراین فعل مرکب به عنوان یکی از ساختارهای شناخته‌شده فعل در زبان فارسی است. از سوی دیگر طبق بررسی‌های انجام‌شده در این پژوهش، زبان عربی از

کاربرد فعل به صورت ترکیبی تهی نبوده و استعمال ترکیب‌هایی چون «کان یمرُّ للقدماء بیتان»، «كَانَ يَعْبُدُ آبَاءَهُ»، «قَلَّمَا يَذْهَبُ»، «أَطَمَّ شَعْرُهُ»، «حَالَ بَيْنَ وَبَيْنَ» و «أَتَى بِ» مؤید این مطلب است. اما ظاهراً تاکنون این قضیه در زبان عربی مورد مذاقه قرار نگرفته و افعال این زبان از منظر ترکیبی بودن بررسی نشده‌اند. نمونه‌های ذکرشده در این مقاله خالی بودن زبان عربی را از افعال ترکیبی و فعل مرکب رد می‌کند. بر این اساس و بر اساس وجود مقوله فعل مرکب در زبان‌های دیگر، نگارندگان این پژوهش معتقدند می‌توان عبارات و صور ترکیبی متشکل از «فعل ناسخ مفرد+ فعل مضارع مفرد» را در جملاتی مانند «كَانَ يَذْهَبُ الْمُعَلِّمَانُ / المعلمون» که فاعل اسمی مثنی یا جمع است، فعل مرکب و واحدی ترکیبی قلمداد کرد که اسم مرفوع بعد از آن فاعل این فعل مرکب است.

با توجه به اینکه در قرآن و در متون کهن زبان عربی نمونه‌های فصیحی برای این صورت‌های ترکیبی وجود دارد و با توجه به اشکالاتی که بر توجیهاات این استعمال وارد شد، قلمداد کردن «فعل ناسخ مفرد+ فعل مضارع مفرد» در این ترکیب‌ها، بهترین و ساده‌ترین وجه است و به تقدیر، تفسیر و تأویل‌هایی که در وجوه دیگر مطرح است، نیاز ندارد و اشکالات موجود در وجوه دیگر نیز بر آن وارد نیست.

کتابنامه

(۱) عربی

قرآن کریم

- ابراهیم، محمد الطیب (۱۴۳۰ق)، إعراب القرآن الکریم: المیسر، [بی‌جا:] دارالنفائس.
 ابن‌الأنباري، أبو البركات (۱۳۶۲ش)، البيان في غريب إعراب القرآن، ج ۲، قم: المحرره.
 ابن عبد ربه، احمد بن محمد (۹۸۷م)، العقد الفريد، تحقيق مفيد محمد قميحه، ج ۳، بيروت: دار الكتب العلميه.
 ابن هاني الأندلسي، محمد بن ابراهيم (۹۶۴م)، ديوان ابن هاني الأندلسي، بيروت: دار بيروت للطباعة والنشر.
 بكير، احمد عبدالوهاب (۱۹۹۷م)، معجم أمهات الأفعال، معانيها وأوجه استعمالها، ج ۳، بيروت: دار الغرب الإسلاميز.
 المحاظ، عمرو بن بحر (۲۰۰۰م)، البيان والتبيين، بيروت: دار ومكتبة الهلال.

گامی در اثبات فرضیه وجود فعل مرکب در زبان عربی سارا رضایی، محمدرضا ابن الرسول، عادل رفیعی

حسن، عباس (۱۴۳۱ق)، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعه و الحیاه اللغویه المتجدده، ۴ ج، بیروت: الأمیره للطباعه والنشر والتوزیع.

حلیمی، أحمد کمال الدین (۱۹۹۳م)، مقارنه بین النحو العربی و النحو الفارسی، الکویت: ذات السلاسل.

درویش، محیی الدین (۱۴۱۵ق)، إعراب القرآن و بیانه، ج ۴، سوریه: دار الإرشاد.

دعاس - حمیدان - قاسم (۱۴۲۵ق)، إعراب القرآن الکریم، دمشق: دار المنیر.

زحیلی، وهبة بن مصطفی (۱۴۱۸ق)، التفسیر المنیر فی العقیده والشریعه والمنهج، بیروت: دار الفکر المعاصر.

سیبویه (۱۹۸۳م)، کتاب سیبویه، ج ۲، بیروت: عالم الکتب.

شرتونی، رشید (۱۳۶۸ش)، مبادئ العربیه فی الصرف والنحو، جزء ۱، ج ۳، قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم.

صافی، محمود بن عبد الرحیم (۱۴۱۸ق)، الجدول فی إعراب القرآن، بیروت: دار الرشید مؤسسه الإیمان.

صولی، محمد بن یحیی (بی تا)، أخبار أبي تمام، بیروت: المكتب التجاری للطباعه والتوزیع والنشر.

طبرسی، فضل بن الحسن (۱۳۳۹ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: مکتبه العلمیه الإسلامیه.

عکبری، أبوالبقاء عبدالله بن الحسین (۱۹۹۷م)، التبیان فی إعراب القرآن، بیروت: دار الفکر.

غلابی، مصطفی (۱۳۳۰ش)، جامع الدروس العربیه، بیروت: بی نا.

قیسی، مکی بن أبی طالب (۱۳۶۲ش)، مشکل إعراب القرآن، تحقیق یاسین محمد السواس، مقدمه فارسی علیرضا میرزا محمد، بی جا: نور.

۲) فارسی

احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۴ش)، دستور زبان فارسی فعل، تهران: قطره.

انوری، حسن؛ احمدی گیوی، حسن (۱۳۷۱ش)، دستور زبان فارسی ۲، ج ۷، تهران: فاطمی.

حافظ (۱۳۷۴)، دیوان حافظ، تهران: فخر رازی.

زکریا، میشل (۱۳۸۷ش)، زبان شناسی زایشی-گشتاری و دستور زبان عربی (جمله ساده)، مترجمان: شهریار نیازی و مهین حاجی زاده، تهران: دانشگاه تهران.

ساغروانیان، جلیل (۱۳۶۹ش)، فرهنگ اصطلاحات موضوعی - توصیفی، مشهد: نما.

سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۵ش)، بوستان (سعدی نامه)، تهران: خوارزمی.

طیب زاده، امید (۱۳۸۵ش)، ظرفیت فعل و ساخت های بنیادین جمله در فارسی امروز، پژوهشی بر اساس نظریه دستور وابستگی، تهران: مرکز.

معروف، یحیی (۱۳۸۰ش)، فن ترجمه اصول نظری و علمی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، کرمانشاه: دانشگاه رازی.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۳ش)، دستور تاریخی زبان فارسی، ج ۳، تهران: انتشارات توس.

_____ (۱۳۶۵ش)، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران: نشر نو.

ناظمیان، رضا (۱۳۸۶ش)، فن ترجمه (عربی - فارسی)، تهران: دانشگاه پیام نور.

وزین‌پور، نادر (۱۳۶۹ش)، دستور زبان فارسی آموزشی شامل قواعد زبان فارسی (صرف و نحو) تمرین‌های متعدد همراه با پاسخ نمونه‌های پرسش‌های کنکور دانشگاه‌ها با پاسخ آن‌ها، تهران: معین.

۳) مجلات

خوینی، عصمت (۱۳۸۹ش)، «نکته‌هایی درباره فعل مرکب» پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، شماره ۲، ۴۵-۵۸.

شین توک، گلوریا (۱۳۶۳ش)، «شکل‌گیری افعال انضمامی (مرکب) در زبان فارسی» مترجم: ابراهیم جدیری سلیمی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۳۳، ۱۲۷-۱۴۹.

طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۳ش)، «حذف همکرد در واژه‌های مرکب فعلی» مجله ویژه‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، شماره ۴، ۵۹-۶۴.

_____ (۱۳۸۱ش)، «فعل بسیط و مرکب در زبان فارسی» نشر دانش، شماره ۱۰۴، ۲۰-۲۴.

_____ (۱۳۸۴ش)، «فعل مرکب در زبان فارسی» نامه فرهنگستان، شماره ۲، ۲۶-۳۴.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۱ش)، «بحثی دستوری درباره خط فارسی کلمه مرکب فعل مرکب» مجله وحید، شماره ۲، ۱۸۳-۱۹۸.

لسانی، حسین (۱۳۸۳ش)، «مقایسه جملات بی‌شخص در زبان روسی و فارسی» پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۱۶، ۷۵-۸۲.

مهرآوران، محمود (۱۳۸۸ش)، «بررسی عبارت فعلی در دستور زبان فارسی» فنون ادبی، شماره ۱، ۱۲۷-۱۴۴.

۴) منابع اینترنتی

http://www.iqna.ir/fa/news_detail.php?ProdID=747786 (2012/7/11)

<http://hamshahronline.ir/news-149731.aspx> (2012/7/12)

شهبازی، اصغر. (۱۳۸۹ش)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، پنجمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران، دانشگاه یزد. (phdshahbazi.blogfa.com/post-17.aspx).

ملک‌محمدی، حسن.

<http://www.iciwp.com/portal/arabic/tabid/177/articleType/ArticleView/articleId/79/1anguage/ar-SA.aspx>(1390/9/8).

همزای، علاء‌اسماعیل، «الأفعال اللاشخصية في العربية تحليل تركيبی دلالي في ضوء علم اللغة التقابلي»

<http://www.ahl-alsolah.com/play.php?catsmktba=17319> (2011/5/1)

۵) لوح‌های فشرده

ابن السّاعي، علي بن أنجب. أخبار الحلاج. لوح فشرده الموسوعة الشاملة.

الثعالبي، عبدالملك بن محمد، أبو طيب الممتني وما له وما عليه، لوح فشرده الموسوعة الشاملة.

لهبي، أحضر. لوح فشرده الموسوعة الشاملة.

ظاهرة الفعل المركب في اللغة العربية؛ عرض ونقاش

سارا رضائي^١، سيد محمدرضا ابن الرسول*^٢، عادل رفيعي^٣

١. طالبة دكتوراه في اللغة العربية وآدابها بجامعة أصفهان

٢. أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة أصفهان

٣. أستاذ مساعد في قسم اللسانيات بجامعة أصفهان

الملخص

يتشكّل الفعل المركب من اتصال فعل باسم أو بصفة أو بجزء آخر. فيوجد هذا النوع في بعض اللغات منها اللغة الفارسية رغم أنه لم يُعترف به في اللغة العربية بعد. لكن هناك خلاف حول بعض استعمالات الأفعال بشكل تركيب في اللغة العربية وهذا الرأي جدير بالبحث والدراسة. أما هذه الدراسة بمنهج وصفي تحليلي تعالج أولاً الفعل المركب وخصائصه في اللغة الفارسية كلغة يحتم فيها وجود هذا النوع من الفعل ثم تتوجّه إلى أنواع تركيب مشتتملة على الفعل في اللغة العربية مركزة من خلالها على نماذج خاصة تمدّ الطريق لتقدم اقتراح جديد ألا وهو القول بوجود الفعل المركب في اللغة العربية. بناء على هذا الاقتراح يمكننا أن نفترض الفعلين المفردين المجاورين في نحو «كَانَ يَذْهَبُ المَعْلُومُونَ». حيث المسند إليه مثنى أو جمع. فعلاً مركباً فاعله كلمة «المَعْلُومُونَ».

الكلمات الرئيسية: الفعل المركب، نحو اللغة العربية، نحو اللغة الفارسية، اللسانيات المقارنة.